

درس تفسیر آیت الله جوادى

96/09/18

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 60 تا 78 سوره الرحمن

«هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (۶۰) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ يُكَذِّبَانِ (۶۱) وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (۶۲) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ يُكَذِّبَانِ (۶۳) مُدْهَمَمَتَانِ (۶۴) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ يُكَذِّبَانِ (۶۵) فِيهِمَا عِثَانٌ تَصَاحَتَانِ (۶۶) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ يُكَذِّبَانِ (۶۷) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَانٌ (۶۸) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ يُكَذِّبَانِ (۶۹) فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ (۷۰) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ يُكَذِّبَانِ (۷۱) خَوْفٌ مَغْشُورٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ يُكَذِّبَانِ (۷۳) لَمْ يَطْمِئْهُنَّ أُنْسٌ قَبْلَهُنَّ وَلَا جَانٌّ (۷۴) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ يُكَذِّبَانِ (۷۵) مُتَكَبِّينَ عَلَيَّ رَفْرَفٍ خُضِرٍ وَغَبَرٍ حَسَنٍ (۷۶) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ يُكَذِّبَانِ (۷۷) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۷۸)»

سوره مبارکه «الرحمن» که تقریباً 31 بار این ترجیع بند پربرکت را ذکر کردند، هشت بار گفتند درباره خلقت آسمان و زمین و

اسرار عالم بود که اولش بعد از اینکه فرمود: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ * الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ * وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ * وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ

الْمِيزَانَ»، [1] بعد می‌رسد به اینکه «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ * وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا ... قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ يُكَذِّبَانِ ... خَلَقَ الْإِنْسَانَ ... قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ يُكَذِّبَانِ» [2] و

همچنین؛ هشت بار درباره اسرار خلقت ذکر می‌کنند. بعد از این جریان هشت بار، هفت بار درباره جریان دوزخ ذکر می‌کنند و هشت بار دیگر درباره آن دو بهشتی که گفتند مخصوص مقربین است ذکر می‌کند و هشت بار هم درباره آن دو بهشتی که مخصوص اصحاب یمین است ذکر می‌کنند، چون ابرار پایین‌تر از مقربین‌اند، اصحاب یمین پایین‌تر از مقربین‌اند، گفتند: «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ»؛ یعنی بعد از آن دو بهشتی که گفتیم اوصافش را هم برای شما مشخص کردیم، «دون» یعنی پایین‌تر؛ پایین‌تر از آنها دو بهشت دیگر است. اما اگر «دون» به معنای ماوراء باشد، راه دیگری دارد ممکن است که هر چهار بهشت برای همان گروه اول باشد. این هشت وصف برای بهشت مقربان، هشت وصف برای بهشت اصحاب یمین، می‌شود شانزده بهشت. هشت بار هم برای اسرار خلقت و هفت بار هم برای جریان دوزخ که پانزده و شانزده می‌شود 31 بار. 31 بار این آیه نورانی «قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ يُكَذِّبَانِ» ذکر شده است. این ترسیم ساختار خلقت است و همان طوری که درباره جهنم فرمود: «وَأَمَّا الْعَاقِبَتُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»، [3] این را مستحضرید که ما هیچ دلیلی بر حصر نداریم، نمی‌توانیم بگوییم اسرار آینده همین مقداری است که ما می‌فهمیم! یا همین اندازه‌ای است که قرآن بیان کرده! اسراری است که نه عین دید و نه گوش شنید؛ چه درباره جهنم چه درباره بهشت اینها راه دارد. اما آن مقداری که قرآن تعرّض کرده و ذکر کرده و فهمیده می‌شود، این است که هیزم جهنم خود طبقه ظالمین‌اند که فرمود: «وَأَمَّا الْعَاقِبَتُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا». این اوصافی را هم که ذکر کردند می‌تواند اوصاف خود بهشتی‌ها باشد؛ یعنی خود بهشتی به این صورت در می‌آید. ما هیچ دلیل نداریم آنچه در پایان سوره مبارکه «واقع» می‌آید این به صورت حذف مضاف است یا فعلی یا حرفی مقدّر است! در آیه سوره مبارکه «واقع» دارد که «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ»، [4] اگر ما دلیل قطعی داشته باشیم که این چنین نیست، می‌گوییم: «و له روح و ریحان»؛ اما تقدیر دلیل می‌خواهد. ما بگوییم برای او روح است، برای او ریحان است، برای او جنت نعیم است؛ نه! خودش بهشت است. وقتی در پایان سوره مبارکه فرمود که جهنم را می‌آورند، ما هیچ دلیل نداریم که تنها جهنم همین باشد، ولی

این مقدار را می‌فهمیم که جهنم منقول است، جهنم را می‌آورند: «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» [5] جهنم کجا هست؟ چه چیزی است که او را می‌آورند؟ عرض کردم هیچ دلیلی بر حصر نداریم، این قدر ممکن است درکاتی باشد، خدا نکند برویم و ببینیم؛ اما این مقدار هست که جهنم «منقول» است. جهنم گودالی باشد که افراد را می‌برند آن داخل، نیست. خود این شخص جهنم است، آن وقت ظرفیت پیدا می‌کند که در او شعله بیندازند در او گودالی ایجاد کنند، «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ». «یومئذ کذا و کذا و کذا». اگر جهنم منقول است و اگر می‌زم جهنم، خود ظالم‌اند، بهشت هم می‌تواند این مطالب باشد؛ یعنی تعلیم، یعنی تزکیه: «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» [6] «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» [7] اینها می‌تواند همین‌ها باشد؛ یعنی اینها باطن صدق، باطن احسان، باطن عمل صالح به این صورت در می‌آید، به صورت میوه در می‌آید، به صورت استبرق در می‌آید.

پس این 31 باری که ذکر کردند، گوشه‌ای از آن مقداری است که ما می‌فهمیم؛ حالا جهنم غیر منقول هم هست بهشت غیر منقولي هم هست هیچ دلیلی بر نفی آنها نیست. اگر روایتی اگر آیه‌ای دیگر دلالت کرد بر اینکه ما دو تا جهنم داریم یک جهنم منقول یک جهنم غیر منقول «نأخذ به قطعاً». دو تا بهشت داریم: یک بهشت که خود انسان‌ها به صورت بهشت در می‌آیند؛ یکی هم بهشت‌های دیگر، کاملاً می‌پذیریم، چون هیچ دلیلی بر حصر نیست. آن مقداری که از اینها می‌فهمیم این است که می‌زم جهنم خود ظالم‌اند و جهنم هم منقول است و این انسانی که به صورت جهنم در می‌آید در ذیل همین آیه «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» دارد که «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ» [8] جهنم را چند نفر از فرشته‌های الهی با زنجیر کشان کشان می‌آورند. معلوم می‌شود که یک شیء منقولي است. روایتی که ذیل این آیه است که جهنم را می‌آورند، دارد با غل و زنجیر می‌آورند. [9] این غل و زنجیر می‌تواند همان‌هایی باشد که «مقرنین فیها» مگر اینهایی که تبهکارند این بیگانه‌ای که آمده قبله مسلم و محقق مسلمین را می‌خواهد تحت اختیار صیهونیسیم قرار بدهد این جهنم منقول است، این را با زنجیر باید بکشند بیاورند. اما این کارهای دیگری که آنها دارند می‌کنند یا آل خلیفه‌ای که این روحانی بزرگوار را این گونه می‌رنجاند مردم مسلمان و متدین بحرین را این طور به بند می‌کشند اینها در حقیقت جهنم منقول‌اند. حالا چندین جهنم در عالم هست ما هیچ دلیلی بر نفی آنها نداریم. ما هیچ نمی‌توانیم بگوییم جهنم همین است و لاغیر! برهانی نداریم؛ اما «آن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید». [10] این قدر هست که آیه می‌گوید: «وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»، عذای هی‌زم جهنم هستند. وقتی وقود جهنم را یاد می‌کند، به آل فرعون مثال می‌زند: «هُمْ وَقُودُ النَّارِ * كَذَّابٌ أَفْرَعُونَ» [11] این ترامپ وقود است؛ یعنی خودش آتش‌زنه و آتش‌گیره است این خاورمیانه را می‌خواهد به آتش بکشد. یک روز داعش است، یک روز تکفیری است، یک روز سلفی است، آن هم برای کسی که ذات اقدس الهی در قرآن کریم فرمود: «لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ» [12] فرمود این صیهونیسیم این طور نیست که امروز داعش شد فردا سلفی شد فردا این جور است. فرمود هر روز نقشه می‌کشند. «لَا تَزَالُ». این را برای چه کسی فرمود؟ برای امت اسلامی «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

عرض این است که هیچ استبعادی نیست که خود شخص بشود بهشت و چندین بهشت دیگر هم باشد. خود شخص می‌شود هی‌زم، آن وقت راه‌های دیگر هم باشد. پرسش: ...؟ پاسخ: قیاس که نیست این صریح قرآن است که «وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا». آیه سوره مبارکه «واقع» دارد که «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّتٌ نَّعِيمٌ»، اگر ما دلیل دیگر داشته باشیم می‌گوییم «فله روح»؛ اما وقتی دلیل نداریم چرا تقدیر بگیریم؟ و حصر هم نیست ممکن است چندین بهشت باشد، اما این آقا خودش بهشت روان است، این آقا خودش روح و ریحان است. پرسش: این دلیل بر ... نیست؟ پاسخ: این «أَرْسَلْتُ

الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» [13] آماده است خود این شخص ممکن است جنت دیگری داشته باشد ما دلیلی نداریم بر حصر؛ اما وقتی می‌گویند جهنم را می‌آورند ما این را نمی‌توانیم انکار کنیم، چندین جهنم دیگر هم ممکن است باشد. «أُعِدَّتْ لِلنَّارِ» هم هست؛ اما این «أُعِدَّتْ لِلنَّارِ» معنایش این است که خارج است یا خودش آماده است یا اینکه تبدیل می‌شود گناه به آن صورت، این مبدل می‌خواهد. این راستگویی را، این خیر را، این عدل و احسان را چه کسی به صورت سیب و گلابی در می‌آورد؟ یعنی خودبه‌خود عمل خوب به صورت درخت در می‌آید؟ یا کسی باید تبدیل بکند؟ کسی باید ازلاف بکند؟ کسی باید نزدیک بکند؟ خودبه‌خود که هیچ عملی به صورتی در نمی‌آید. هر کاری بخواهد به صورتی دربیاید مبدل می‌خواهد، خالق می‌خواهد، فاتح می‌خواهد «و هو الله سبحانه و تعالی». اما معلوم می‌شود که بیرون از این شخص نیست که از جنگل هیزم بیاورند این را بسوزانند نیست. از این آیه استفاده می‌شود که ما دلیلی بر حصر نداریم البته.

غرض این است که اگر «وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا يَجْهَنَّمُ حَطَبًا»، تقدیر نمی‌خواهد، آیه سوره مبارکه «واقع» هم دارد: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّتٌ نَّعِيمٌ». بنابراین احتمال اینکه اینها شناسنامه خود مؤمن باشد هست. خود مؤمن به این صورت در می‌آید در دستگاه او هست، هست. خودش به صورتی در می‌آید که میوه‌ها به خواسته او تولید می‌شود هست. خودش به صورتی در می‌آید که هر جا بخواهد عین نضاح دارد هست. عیون دیگر هم ممکن است باشد و جنات دیگر هم ممکن است باشد، هیچ دلیلی بر حصر نیست. اگر جهنم را می‌آورند بهشت را هم می‌آورند. آن وقت جنت‌های دیگر هم هست، جهنم‌های دیگر هم هست، ما هیچ دلیلی بر حصر نداریم.

غرض این است که این اوصاف نورانی ممکن است وصف این صفات و ملکات طیب و طاهر باشد. فرمود: «فَعَلَّ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا» که قبلاً گذشت. جزای احسان، عدل نیست؛ یعنی اگر کسی نسبت به ما کار خیر کرد، ما به همان اندازه نسبت به او کار خیر بکنیم جزا ندادیم. این می‌شود عدل؛ یعنی اگر او نسبت به ما ده روز خیر و احسان کرد، ما باید ده روز نسبت به ایشان ارادت‌ورزی بکنیم تا بشود عدل. بعد از اینکه این حساب‌ها صاف شد، از نو نسبت به اینها عرض ادب بکنیم تا بشود احسان. جزای احسان، عدل نیست؛ مثلاً ما یک وقت نیاز داشتیم این آقا مشکل مالی ما را حل کرد. بعداً او نیازمند شد ما به همان اندازه مشکل مالی او را حل بکنیم این جزای او نیست. این عدل است، نه احسان؛ یعنی به آن اندازه که او نسبت به ما محبت کرد ما باید محبت بکنیم، این می‌شود عدل. بعداً اگر - خدای ناکرده - مشکل شد جزایش این است که ما نسبت به او احسان بکنیم، نه عدل بکنیم. آن‌گاه ذات اقدس الهی می‌فرماید که هر احسانی که می‌کنید مربوط به خود شماست ولی من به شما جزا می‌دهم. این رحمت الهی است انسان برای چه کسی احسان می‌کند؟ چه احسان به معنای فعل حَسَن، مثل نماز شب و امثال آن، چه احسان به معنای حل مشکلات جامعه و حل اقتصاد؛ چه نسبت به غیر چه نسبت به خودمان، چه أَحْسَنَ؛ یعنی «فَعَلَ فَعَلًا حَسَنًا»، چه أَحْسَنَ؛ یعنی «أَعْطَى غَيْرَهُ مَالًا بِمَا أَنْزَلَكَ» هر دو را سوره مبارکه «اسراء» فرمود مال خودتان است، چون عمل از عامل جدا نیست: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَاءْتُمْ فَلَهَا» [14] این «لام» اختصاص است، نه «لام» نفی که «له» در برابر «علیه» باشد و این «و إِنْ أَسَاءْتُمْ فَلَهَا» از باب مشاکله به «لام» گفته بشود، خیر! عمل برای عامل است و از او جدا نیست. به قول جناب حکیم فردوسی: اگر بار خار است خود کشته‌ای *** وگر پرنیان است خود رشته‌ای [15] که غزالی می‌گوید عصاره نصایح چهل ساله مرا جناب حکیم فردوسی که از بزرگ‌ترین علمای شیعه است و آن روزی که نام مبارک حضرت امیر مرگ قطعی را به همراه داشت، چون

فردوسي يك نيروي قدري بود آن روز توانست بگويد: كه من شهر علمم علیم در است *** درست اين سخن قول بيغمبرست [16] اگر غير او گفته بود مگر تحمّل مي کردند؟! اين فردوسي مي گويد: اگر بار خار است خود كشته اي *** وگر پرنیان است خود رشته اي يعني اگر حرير است، رفراف است، عبقری است، استبرق است، با اعمال خير خودت داری مي ريسي! اين طور نيست كه آن جا دوک ريسندگي باشد براي آدم فرشباقي كنند، خودت مي بافي. غزالي مي گويد عصاره نصايح چهل ساله مرا حكيم فردوسي در اين يك بيت خلاصه كرده است.

اگر اين چنين است، فرمود شما چه كار خير بكنيد، «صلاة الليل» داشته باشيد، ذكر داشته باشيد، روزه بگيريد، اعتكاف بكنيد، چه نسبت به غير كار خير انجام بدهيد، احسان به هر دو معنا «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ» مع ذلك ذات اقدس الهي مي فرمايد يا به من اجاره بده كه بشوي اجير من، من به شما اجر مي دهم؛ يا به من بفروش، من مي خرم و به شما ثمن مي دهم. اين در كلمات قصار در غرر هست كه «إِنْ لَأَنْفُسِكُمْ»، دو؛ «ثَمْنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ». [17] مي خواهد بفروشيد خدا مي خرد. جان شما را مي خرد در برابر بهشت. ثمن جان يا بدن شما بهشت است. بهشت ظاهري ثمن جسم شماست، بهشت باطني ثمن جان شماست. اگر مي خواهيد اجاره بدهيد، او به شما اجر مي دهد. اگر مي خواهيد بفروشيد او به شما ثمن مي دهد. در حالي كه عوض و معوض را برمي گرداند كامل مي كند به ما مي دهد؛ لذا فرمود: «فَاسْتَبْرُوا بَيْنَكُمْ الَّذِي بَيْنَكُمْ بِهِ». [18] شما مگر بيع نكردي؟ بيعت نكردي؟ به شما تبريك مي گويم، براي اينكه عوض و معوض هر دو را به شما مي دهد، «فَاسْتَبْرُوا بَيْنَكُمْ الَّذِي بَيْنَكُمْ بِهِ». «مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ». [19] از اين خريدار بهتر كيست؟ كه عوض و معوض هر دو را به ما بدهد.

غرض اين است كه احسان براي خود ماست، ولي او به ما جزا مي دهد. حالا اين فرق مي كند يك وقت كسي در حد اجير اجرت مي طلبد، يك وقت در حد ايثار، مثل شهيد، ثمن مي طلبد؛ يعني كلّ جانش را فدا مي كند جسمش را فدا مي كند و ثمن مي خواهد. فرمود ثمن بخوايد حاضر است اجرت بخوايد حاضر است، ولي جزاي احسان شما را احسان قرار مي دهم با اينكه براي خودتان كار كرديد، «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ».

بعد از اينكه در بالا فرمود: «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» [20] اينجا هم مي فرمايد: «وَمَنْ دُونَهُمَا جَنَّاتٍ». آن «خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» ممكن است مخصوص مقربين باشد كه اينها «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» عبادت نمي كنند يا «خَوْفًا إِلَى الْجَنَّةِ» [21] عبادت نمي كنند، بلكه مقام رب را در نظر دارند؛ لذا گفتند اين «مَنْ دُونَهُمَا» يعني پايين تر از آن دو بهشت، اين دو بهشت است. شما در بخش هاي هشت گانه آن بهشت، بخش هاي هشت گانه اين بهشت را كه بررسي كنيد مي بينيد كه برجستگي مخصوص آن هشت طايفه هست، آن «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» هشت گانه اي كه براي «لَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» هست، آنها برتر از اين بهشت است. ملاحظه بفرماييد در آن جا فرمود: «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ». اينجا مي فرمايد: «وَمَنْ دُونَهُمَا جَنَّاتٍ». آن جا فرمود كه «وَمَنْ دُونَهُمَا جَنَّاتٍ». اينجا مي فرمايد: «وَمَنْ دُونَهُمَا جَنَّاتٍ». يعني زمينش سبز است، از بس سبز است به سياهي مي زند؛ اما آن جا دارد درخت هاي فراواني دارد كه شاخه ها و خوشه هاي بي شماري اند، ميوه هاي فراواني دارد. آن «وَمَنْ دُونَهُمَا جَنَّاتٍ» خيلي بالاتر از «مَنْ دُونَهُمَا جَنَّاتٍ» است، اين يك. «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» شما در كتاب هاي فقهی در بحث زكات و اينهاديد كه شترهاي نواضح، آ نهايي كه با مشك آب مي كشند كه رشحه دارند. به تعبير جناب زمخشري در كشاف، [23] نضح با «خاء»، قوي تر از نضح با «حاء» است. آن شترهايي كه نواضح هستند، غير از نواضح هستند. نضح بيشتري از نضح است؛ اما هر دو كمتر از جريان هستند. اين مي جوشد اما جاري بشود منطقه اي را سيراب بكنند اين نيست، ولي درباره آنها فرمود: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ «فاكهة» و نخل و زُمان. «فاكهة» يعني ميوه كه باعث تغذيه و لذت و مي جوشند، بلكه جاري مي شوند. «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ «فاكهة» و نخل و زُمان. «فاكهة» يعني ميوه كه باعث تغذيه و لذت و

خوشگذرانی و امثال آن است. «نخل»؛ یعنی خرما نه درخت نخل! پرسش: بعضی‌ها گفتند به معنای آبشار است؟ پاسخ: به اندازه جریان نیست. نضج گرچه بالاتر از نضح است، ولی پایین‌تر از جریان است. رودخانه جاری می‌کند. در «فیهما فاکهه»، تفگه و لذت‌بری و شادبودن، این یک مطلب است؛ نخل و رمان یعنی خرما و انار مطلبی دیگر است. آنها هم فاکهه هستند، ذکر این دو بعد از فاکهه، ذکر خاص است بعد از عام، برای برجستگی اینهاست؛ نظیر «میکائیل و جبرئیل و اسرافیل» که ذکر خاص بعد از عام از باب اهمیت خرما و انار است. در آن‌جا سخن از این بود فرمود که «فیهما من کل فاکهه زوجان» [24] اینجا دارد که نخل و انار، «من کل فاکهه» ندارد. از این جهت آن بهشتی که برای مقربین است پر نعمت‌تر از بهشتی است که برای ابرار است. «فیهن خیرات حسن»؛ اوصافی که برای حوری‌های بهشت ذکر می‌کنند این اوصاف را در سوره مبارکه «صافات» مشخص کردند که «ینضاء لذة للشاریین» [25] درباره بهشت که حوری‌هایی که آن‌جا هستند «و عندهم قاصرات الطرف عین» [26] این «عین» جمع «عینا» ست. در عین حال که چشم‌درشت هستند مژه‌کوتاه هستند. یقیناً مژه‌بلند هستند؛ اما کوتاهی مژه یعنی کوتاه نظر هستند، غیر از شوهرهای خود کسی را نمی‌بینند و اصلاً از زن‌ها به عنوان مخدّره یاد می‌کردند؛ یعنی در خدر و زیر پوشش و پرده. اینجا هم به خیام ذکر می‌کنند که عظمت زن در خانه بودن است و اینکه زن به بازار آمده همین وضع کثرت طلاق و افسردگی و جامعه را آلوده کردن است. این بیان نورانی ائمه است اینکه می‌گوییم: «کلانمک نور» [27] جداً می‌گوییم: «کلانمک نور». امام فرمود خانه‌ای که با طلاق ویران شده، به این آسانی‌ها بازسازی نمی‌شود. [28] این بازسازی نظیر بافت فرسوده شهر نیست که شهرداری بعد از یک چندسالی اینها را دوباره بسازد. - خدای ناکرده - اگر خانه‌ای به طلاق مبتلا شد هم آن زن برای مدت‌های طولانی افسرده است خیری از زندگی نمی‌بیند هم این مرد. فرمود خانه‌ای که با طلاق خراب شده به این آسانی آباد نمی‌شود. ما امر به معروف و نهی از منکر را اصلاً یادمان رفته است. خدا به ما این قدرت را داد بر ما واجب کرد امر به معروف و نهی از منکر را؛ اما ما خیال می‌کنیم امر به معروف و نهی از منکر این است که بگوییم خانم! روسری خود را حفظ بکن! این که نیست. الآن زن تمام همتش این است که خودش را نشان بدهد. بر ما انزجار قلبی، چون دو مرتبه بر ما واجب است دو مرتبه هم به عهده حکومت است؛ آن مرتبه اوّل که بر ما واجب است، واقعاً انزجار قلبی باشد، این است. مرتبه دوم این زن که می‌آید خودش را نشان بدهد اگر خانم‌های دیگر و آقایان دیگر با بی‌اعتنایی با چشم غرّه به او نگاه بکنند او خودش را جمع می‌کند. اینکه از ما برمی‌آید. مگر بر ما واجب نیست؟ یعنی خودت را جمع کن، این چه وضعی است که درآمدی؟ این می‌شود نهی از منکر، بر همه ما واجب است چه بر زن چه بر مرد. نه گشت ارشاد می‌خواهد این زن تمام جلال و شکوهش ارائه است، این می‌خواهد خودش را نشان بدهد وقتی ببیند با توهین و تحقیر همراه است وسط خیابان خودش را جمع می‌کند. ما اصلاً بلد نیستیم نهی از منکر بکنیم و نمی‌دانیم که این بر ما واجب است و نمی‌دانیم نهی از منکر غیر از سخنرانی است غیر از تبلیغ است غیر از ارشاد است غیر از بنر است غیر از پوستر است، امر به معروف و نهی از منکر امر مولوی است. اگر کسی را شما امر کردید حرف شما را گوش نداد دو تا گناه کرد. اگر پدری به پسر گفت پا شو نمازت را بخوان، او نخواند؛ او دو تا گناه کرد: یکی فرمان خدا را اطاعت نکرد، یکی دستور و فرمان پدر را که واجب است اطاعت نکرد. امر به معروف یعنی امر به معروف! نه یک سخنرانی. شما دارید امر می‌کنید. بر او ائتمار این امر شما واجب است؛ یعنی اگر زنی را شما امر به معروف کردید حجابش را رعایت نکرده، دو تا گناه کرده: یکی «ولا یتبدین زینتهن» [29] را عمل نکرده، یکی اینکه فرمایش شما را عمل نکرده است. «المؤمنون و المؤمنات یحفظون اولیاء بنین» [30] این ولایت را خدا جعل کرده، شما ولی هستید

حرف ولی را کسی گوش ندهد معصیت است.

پس امر به معروف غیر از سخنرانی است، غیر از موعظه است، غیر از ارشاد است، غیر از بنر است، امر است. بر ما واجب است، چه زن چه مرد؛ وقتی ببینیم کسی بی ادبی بکند در جامعه دارد «لَا یُذِیْن» را زیر پا می گذارد، چه زن ها چه مرد ها با بی اعتنائی نگاه کنند؛ یعنی خودت را جمع بکن، لازم نیست حرف بزنند. این خودش را وسط خیابان خودش را جمع می کند تا آخر خیابان نمی آید.

غرض این است این کار که فرمود اینها مخدّره اند این است، خیر زن ها در این است. جلوی طلاق را چگونه باید گرفت؟ اینکه «قُلْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ» عمل نمی کند، آن «وَلَا یُذِیْنُ رِیْبَتَهُنَّ» عمل نمی کند، این آن را نگاه می کند به دنبال او راه می افتد زن و شوهر از هم جدا می شوند. آن وقت این بیان را ما بپذیریم که «كَلَامُكُمْ بُزْرٌ». در و دیوار این اهل بیت را می بوسیم برای این است که اینها آمدند ما را آدم کردند. وگرنه آدم مدام دنبال گشت بگردد و بگیر و ببند و آن مرحله سوم و چهارم است. فرمود اینها به این صورت هستند «عینا» هستند؛ اما «مَقَاصِرَتْ» این جمال و شکوهی که خدا برای حوری ها قرار داد فرمود که اینها را چه کسی می سازد؟ ما آنها را که نمی فهمیم ولی اینهایی را که گفته که می فهمیم. اینها را خود انسان می سازد انسان با عمل صالح خود اینها را می سازد. آن جا فرمود جهنمی مدام «یَطْلُوْفُوْنَ بَیْنَهَا وَ بَیْنَ حَمِیْمٍ اَنْ» [31] در سوره مبارکه «صافات» در آیه 45 دارد: «یَطْلُوْفُوْنَ بَیْنَهَا وَ بَیْنَ حَمِیْمٍ اَنْ» آن بدبخت محروم از آن طرف می رود بیرون می بیند آتش است، از این طرف می رود بیرون می بیند آب سوزان است، «یَطْلُوْفُوْنَ بَیْنَهَا وَ بَیْنَ حَمِیْمٍ اَنْ»

غرض این است که اگر ما به دستور دین عمل بکنیم جامعه گلستان می شود؛ اما این بگوید به من چه؟! او می گوید به من چه؟! بهشت و جهنم را انسان با اعمال خودش می سازد. خیال نکنیم که مثلاً بعضی از کارهایی که به حسب ظاهر شرّ است به نظر ما خوب است آن احسان می دانیم. در سوره مبارکه «کهف» فرمود آیه 104 اینها «الَّذِیْنَ ضَلَّ سَعَتْهُمْ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا» اما «وَهُمْ یَحْسِبُوْنَ اَنْهُمْ یَحْسِبُوْنَ صُنْعًا» [32] خیال می کنند کار با تمدن، کار با رونق، کار خیر و امثال آن است. فرمود این «خِزْرَاتِ حِجَازٍ». اما آن طوری که فرمود لؤلؤ و مرجان باشد: «الْلُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ» [33] که در وصف حوری های طبقه اوّل است؛ یعنی مقربین، اینجا دیگر نیست. آن جا فرمود: «فَیْهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرَافِیْمِ یَطْمُتْنَ اِنْ سَرِقْنَهُمْ وَلَا جُنَّ * فِیْهَا لَا اَلَمٌ لِّکُمْ اَنْ تَکْذِبَآ * کَأَنْتُمْ الْیَاقُوْتُ وَ الْمَرْجَانُ» [34] اینجا دیگر آن وصف نیست. «خِزْرٌ مَقْصُورَاتِ فِی الْحِیَامِ» هست، «لَمْ یَطْمُتْ اِنْ سَرِقْنَهُمْ وَلَا جُنَّ» هست، «مُتَّکِبِیْنَ عَلَی رُفْرَفٍ»: یعنی فرش های سبز «وَعَبْقَرِی حِجَازٍ». «عَبْقَر» جایی است که فرش های خوب و پارچه های خوب و بافتنی های خوب و چیزهای خوب را به آن جا اسناد می دادند. «وَعَبْقَرِی حِجَازٍ * فِیْهَا لَا اَلَمٌ لِّکُمْ اَنْ تَکْذِبَآ» منتها جمع بندی همه اینها از باب «رد العجز الی الصدر» که در اوایل آیه فرمود: «کُلٌّ مِنْ عَلَیْهَا فَاَن * وَ یَبْقَی وَجْهٌ رَّیْبُذُو الْجَلَالَ وَ الْاَکْرَامَ» [35] که شروع کرده به بررسی معاد، در پایان از باب «رد العجز الی الصدر» فرمود: «تَبَارَکَ اَسْمُ رَبِّکُمْ ذِی الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ». اینجا «ذِی الْجَلَال» مجرور هست، آن جا «ذُو الْجَلَال» مرفوع است و سرّش هم ذکر شده که برخی ها خواستند آن را نعت مقطوع بدانند که فرمود: «وَبَقِی وَجْهٌ رَّیْبُذُو الْجَلَالَ» یعنی «هو ذو الجلال»؛ آن «وجه» ذو الجلال، ولی نه، چیز مقطوع است نعت مقطوع نیست «ذُو الْجَلَال» صفت وجه است؛ اما اینجا «ذِی الْجَلَال» صفت ربّ است. سرّش این است که وجه هر چه دارد از ربّ دارد، «تَبَارَکَ اَسْمُ رَبِّکَ» که این ربّ جلال دارد؛ یعنی از هر نقص و عیب منزّه است، چون می گوئیم این «جَلَّ اَنْ یَکُوْنَ کَذَا»، اَجَلّ از فلان است این ناظر به صفات سلبيه است، اکرام ناظر به صفات ثبوتیه است. خدا دارای جلال است؛ یعنی از هر نقص و از هر عیب که بین نقص و عیب خیلی فرق است، منزّه

- [1] [الرحمن/سوره 55، آیه 1 و 7.](#)
- [2] [الرحمن/سوره 55، آیه 9 و 16.](#)
- [3] [جن/سوره 72، آیه 15.](#)
- [4] [واقعه/سوره 56، آیه 88 و 89.](#)
- [5] [فجر/سوره 89، آیه 23.](#)
- [6] [بقره/سوره 2، آیه 129.](#)
- [7] [بقره/سوره 2، آیه 151.](#)
- [8] [حاقه/سوره 69، آیه 30 و 31.](#)
- [9] [المیزان فی تفسیر القرآن، السید محمد حسین الطباطبائی، ج 20، ص 287.](#)
- [10] [دیوان حافظ، غزل شماره 229.](#)
- [11] [آل عمران/سوره 3، آیه 10 و 11.](#)
- [12] [انعام/سوره 6، آیه 13.](#)
- [13] [شعراء/سوره 26، آیه 90.](#)
- [14] [اسراء/سوره 17، آیه 7.](#)
- [15] [شاهنامه فردوسی، فریدون، بخش 20.](#)
- [16] [شاهنامه فردوسی، آغاز کتاب، بخش 7.](#)
- [17] [غرر الحکم و درر الکلم، ص 177.](#)
- [18] [توبه/سوره 9، آیه 111.](#)
- [19] [توبه/سوره 9، آیه 111.](#)
- [20] [الرحمن/سوره 55، آیه 46.](#)
- [21] [علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج 1، ص 57.](#)
- [22] [الرحمن/سوره 55، آیه 48.](#)
- [23] [تفسیر الزمخشری الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، الزمخشری، ج 4، ص 453.](#)
- [24] [الرحمن/سوره 55، آیه 52.](#)
- [25] [صافات/سوره 37، آیه 46.](#)
- [26] [صافات/سوره 37، آیه 48.](#)
- [27] [من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 2، ص 616.](#)
- [28] [الکافی، الشیخ الكلینی، ج 6، ص 54، ط. الاسلامیة.](#)
- [29] [نور/سوره 24، آیه 31.](#)
- [30] [توبه/سوره 9، آیه 71.](#)
- [31] [الرحمن/سوره 55، آیه 44.](#)

[32] كهف/سوره 18، آيه 104.

[33] الرحمن/سوره 55، آيه 22.

[34] الرحمن/سوره 55، آيه 56 و 58.

[35] الرحمن/سوره 55، آيه 26 و 27.